۲

رسم نموده و شکلی بدیع تشکیل دهم رشتهٔ العتش نمیگذارد وازاین قضیه سهیر یعیم وطفره بروم تعول خود آن مخدوم میگویید حکما طفره را باطل میدانند توبرای چه طفره میروی (ادنیکس) قلمی برداشته وعزمی گماشته ام که مختصری بفارسی بنویسم وامثال آنرا هم بعربی هم بفارسی بنگارم که ذهن آن مخدوم از امثله کتب منطقیهٔ مبسوطه عربیه که بعد ازاین بیون البته خواهند خواند وحشی نباشد . امید که مبتدیان دیگر را ازاین رساله بهرهٔ وافی وحظی کافی حاصل گردد .

چون این رساله دارای اشکال عدیده است واین علم را میزان خوانده اند لهذا موسوم ساختم آنرا به **اشکال المیزان** واین لاشیئ را از مستنجین این نسخه استدعا است که در قطع صفحه وسطور آن تغییر وتبدیل ندهند چونکه اشکال آن موقوف است به کشیدن جدول وترتیب بندی خانه ها وناچار تغییر وتبدیل صفحات وسطور اوضاع اشکالش بهم خواهد خورد وکاتب کار بعبرت خواهد کشید .

استدعائی دیگر است که بر سهو وخطای این بنده خاطی قلم عفو درکشند وبرنم آتش خورده نگیرند . واز عثرا تش اغماض عین فرمایند که **الانسان محل النسیان** .

واستدعائی دیگر آنکه وروقت استفاده مصنف ومؤلف وکاتب وبانی را بدعای خیر یاد فرمایند .

- **توکلت علی الله وهو حسبی ونعم الوکیل** -

تمت الدیباجه ونشرع بمطالب الموعودة فی الدیباجه

اما بعد دراین او...

هجری در زمان سلطنت ...

پادشاه جمجاه وسلامیان ...

خلد الله ملکه وادام الله سلطنته که بمهمه قواعد مملکت بلغ لغایت بر مسند وزارت وفرازنده لوای صدارت جناب مستطاب اشرف امجد اعظم میرزا علی اصغر خان امین السلطان ظله العالی است

یکی از متعلمین که نزد این اضعف احقر ولاشیئ اصغر سالک مسالک سخن سازی ابن بهجت فرصت شیرازی غفر الله تعالی سیئات اعمالهما وتجاوز عن عثراتهما وفقهما رسالهٔ منطق ملا سعد تفتازانی را با تعلیقات آن استفاده مینمود پس از فراغت از آن ورود در آن حوزه بر خاست واز این بنده درخواست که خلاصهٔ از مقالات منطقیهٔ مذکوره را عاجلاً بعبارات فارسی ستوده نموده رسالهٔ مرتب سازم وهر مطلبی که دارای اقسام وقابل انقسام است در جدولی

اشکال المیزان



بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد در این اوان سعادت نشان که عبارت است از سنه یکهزار و سیصد و ...
هجری و زمان سلطنت و شهریاری اعلیحضرت قدر قدرت گردون رفعت خورشید طلعت
پادشاه جمجاه و سلاطین پناه السلطان ابن السلطان ابن السلطان ناصر الدین پادشاه قاجار
خلد الله ملکه و ادام الله سلطنته که تمهید قواعد مملکت بکف کفایت برازنده
مسند وزارت و فرازنده لوای صدارت جناب مستطاب اشرف امجد اعظم میرزا
علی اصغر خان امین السلطان ادام الله ظله العالی است
یکی از متعلمین که نزد این اضعف احقر و لا شیئ راقم سالک مسالک
سخن سازی ابن بهجت فرصت شیرازی غفر الله تعالی سیئات
اعمالهما و تجاوز عن عثرات افعالهما رساله منطق ملا سعد تفتازانی
را با تعلیقات آن استفاده مینمود پس از فراغت از آن ورود در
آن حوزه برخاست و از این بنده درخواست که خلاصه از مقالات
منطقیه مذکوره را عاجلا بعبارات فارسی ستوده نموده رساله مرتب
سازم و هر مطلبی که دارای اقسام و قابل انقسام است در جدولی

۲

رسم نموده و شکلی بدیع تشکیل دهم رشته الفتش نمیگذارد و از این قضیه
سپر پیچیم و طفره بروم بقول خود آن مخدوم میگوید حکما طفره را باطل میدانند
تو برای چه طفره میروی (دارنیک) قلمی برداشته و عزمی گماشته ام که
مختصری بفارسی بنویسم و امثال آنرا هم بعربی هم بفارسی بنگارم که ذهن آن
مخدوم از امثله کتب منطقیه مبسوطه عربیه که بعد از این بخوانند البته خواهد
خواند وحشی نباشد . امید که مبتدیان دیگر را از این رساله بهره
وافی و حظی کافی حاصل گردد .
چون این رساله دارای اشکال عدیده است و این علم را میزان خوانده اند
لهذا موسوم ساختم آنرا به **اشکال المیزان** و این لاشیئ را از مستنسخین
این نسخه استدعا است که در قطع صفحه و سطور آن تغییر و تبدیل ندهند
چونکه اشکال آن موقوف است به کشیدن جدول و ترتیب بندی خانه ها
و ناچار بتغییر و تبدیل صفحات و سطور اوضاع اشکالش بهم خواهد
خورد و کاتب بعسرت خواهد کشید .
استدعائی دیگر است که بر سهو و خطای این بنده خاطی قلم عفو
در کشند و بر زلاتش خورده نگیرند . و از عثراتش اغماض
عین فرمایند که **الانسان محل النسیان** .
و استدعائی دیگر آنکه در وقت استفاده مصنف و مؤلف و کاتب
و بانی را بدعای خیر یاد فرمایند .
- **توکلت علی الله و هو حسبی و نعم الوکیل** -
تمت الدیباجه و ستأتی سائر المطالب الموعوده فی الدیباجه

۲۸ فیا شوق ما ابقی و یا لی من النوی - و یا دمع ما اجری و یا قلب ما اصبی - ذکر شد در صفحهٔ اول شماره ۱۰

۲۹ ولقد جنیتک اکمؤا و عساقلا - ولقد نهیتک عن بنات الاوبر - و هر آینه چیدم از برای تو کماتهای و عسقلها را و آن قسمی است از کماه که بزرگ و سفید رنگ است و هر آینه بتحقیق که نهی کردم ترا از چیدن بنات اوبر و آن قسمی و بدی است از کماه که چون رنگ خاک است و کوچک است - شاهد در حذف لام است از مفعول جنیتک که کاف خطاب بوده باشد بجهت توسع و ضرورت ای جنیت لک -

۳۰ فتنول لی غلامهم ثم نادی - اظلیما اصیدکم ام حمارا - پس روی گردانید پسران ایشان پس ندا کرد آیا شترمرغ را صید کنم از برای شما یا خر وحشی را - شاهد در حذف لام است از ضمیر مخاطب در اصیدکم ای اصید لکم -

۳۱ اذا قالت حذام فصدقوها - فان القول ما قالت حذام - و لولا المزعجات من اللیالی لما ترک القطا طیب المنام - هرگاه بگوید حذام سخنی را پس تصدیق کنید مر او را پس بدرستیکه سخن راست آنچنان سخنی است که گفته است آن را حذام و اگر نبود حوادث و مهلکات زمانهای موحشه هر آینه واگذار نمودند مرغهای قطا راحت و خوشی خوابگاه را - شاهد در حذف لام است از ضمیر غایب در صدقوها ای صدقوا لها -

۳۲ لو ان مفارقة الاحباب ما وجدت - لها المنایا الی ارواحنا سبلا - اگر نبود جدائی دوستان موجود نمی یافتند از برای خود مرگهای بسوی روحهای ما راههائی را یا آنکه یافت نمیشد از برای دهنهای مرگهای بسوی روحهای ما راههائی - شاهد در لها است که ظاهر چنین مینماید که متعلق است بوجدت لکن در اصل صفت است از برای سبلا و چونکه مقدم شده است بر او پس حال واقع شده است از او یا آنکه جمع لهاة است که بمعنی گوشتی است که منتهی میشود بحلق

۳۳ فلا تستطل منی بقائی و مدتی - و لکن تکن للخیر منک نصیب - پس دراز مشمار از من زندگانی مرا و کشش عمر مرا و دنیای و طلب مکن درازی عمر مرا و لکن باید بوده باشد از برای من خوبی در حالتیکه باشی شونده آن از تو نصیبی و بهره - شاهد در حذف لام جازمه است از تکن بجهت ضرورت و باقی بودن جزم او بلا تحذف ای لیکن

۳۴ محمد تفد نفسک کل نفس - اذا ما خفت من شیئ تبالا - ای محمد باید فدای تو گردد نفس ترا هر نفسی هرگاه بترسی از چیزی فساد را یا دشمنی را - شاهد در حذف لام جازمه است از سر امر غایب که تفد بوده باشد بجهت ضرورت ای لتفد -

۳۵ فظلت بمنصلی فی یعملات - دوامی الاید یخبطن السریحا - افطار داردم شمشیر خود را در بخشش شتران ماده چند که دستهای ایشان خون آلوده و زخم بوده که پای بر میزدند بواسطه وصلهائی که بر کف پای ایشان دوخته شده بود دستی میگیرند در راه رفتن - شاهد در حذف یاء الایدی است بجهت ضرورت و باقی گذاردن کسره ما قبل یا که دال بوده باشد بر یاء محذوفه -

۳۶ علی مثل اصحاب البعوضة فاخمشی - لک الویل حر الوجه او یبک من بکی - بمصیبتی مثل یاران بعوضه پس بخراش ای زنیکه حاضر بوده در آنجا و دیده کشتگان خود را پس بخراش و لطمه بزن بر آنکه روی خود را - از برای تو است وای گریان و باید که گریه کند کسیکه شأن او این است که بگرید بر کشته حزن - شاهد در حذف لام امر است از یبک ای لیبک باعتبار آنکه عطف است بر معنی نظر بآنکه اخمشی و لتخمشی بیک معنی هستند -

۳۷ قلت لبواب لدیه دارها - تئذن فانی حموها و جارها - گفتم بدربانیکه نزد او است

۵۰

خانهٔ آن محبوبه که باید اذن دهی مرا تا داخل خانهٔ او شوم پس بدرستیکه من پدرشوهر آن محبوبه ام و خویش و همسایهٔ او هستم - شاهد در حذف لام امر غایب است از تئذن بجهت ضرورت ای لتئذن -

۳۸ لا نسب الیوم و لا خلة - اتسع الخرق علی الراقع - نیست خویشی و نه دوستی در امروز ثابت و بلا حظه کردن پاره شده است پارگی بر پینه دوز - و در وقوع همزهٔ اتسع است در حشو باعتبار بودن این بیت از قبیل بیت مصرع بخلاف بیت قلت لبواب الخ که آن دو بیت است -

۳۹ لتقم انت یا ابن خیر قریش - کی لتقضی حوائج المسلمینا - باید که برپا بشوی تو ای پسر بهترین قریش بجهت آنکه بر آوری حاجتهای مسلمانان را - شاهد در لام لتقم است که کوفیین تمسک کرده اند بآنکه لام امر است و جزم داده است تقم را نظر بآنکه اصل قم لتقم بوده است پس حذف شده است لام و تاء او بجهت تخفیف و در اینجا ظاهر شده است بر اصل خود که گویا گفته است قم یا ابن خیر قریش و بعضی دیگر گفته اند که لام او از برای تعلیل است و تقم منصوب است بان مقدره بعد از لام ای القیام لک فی الامل تقضی حوائج المسلمین -

۴۰ ام الحلیس لعجوز شهربة - ترضی من اللحم بعظم الرقبة - ام الحلیس هر آینه او پیره زنی است که خشنود است بدل از گوشت با استخوان گردن - شاهد در دخول لام است بر مبتدا مقدره ای لهی عجوز تا آنکه لازم نیاید دخول لام بر خبر و بعضی گفته اند که زائده است لام بر سر خبر -

۴۱ الا یا سنا برق علی قلل الحمی - لهنک من برق علی کریم - آگاه باش ای روشنی برقیکه بر بلندیهای روضهٔ حمی و کوه ستار ظاهر بشوی هر آینه بدرستیکه تو از جملهٔ برقهائی هستی که بخشش کننده بر من - شاهد در دخول لام مزحلقه است بر هنّ بفتح ها که در اصل ان مفتوحه بوده است پس قلب کرده اند الف او را بها و هنّ گفته اند و هنّ لغتی است در آن -

۴۲ فغبرت بعدهم بعیش ناصب - و اخال انی لاحق مستتبع - پس درنگ کردم و باقیماندم از بعد از این پسران خود بزندگانی صاحب رنج و تعبی و گمان میکنم که بدرستیکه من هر آینه ملحق شونده و پیروی کننده ام ایشان را در مردن و در این اوقات - شاهد در حذف لام است از خبر ان که لاحق بوده باشد بعد از تعلیق نمودن اخال ای انی للاحق -

۴۳ ان کنت قاضی نحبی یوم بینکم - لو لم تمنوا بوعد غیر مکذوب - بدرستیکه بودم در باینده اجل خود را در روز جدائی و فراق شما اگر منت ننهاده بودید بر من بوعدهٔ راست یعنی اگر مرا وعده راست نداده بودید هر آینه مرده بودم در روز جدائی شما - شاهد در حذف لام فارقه میانه اثبات و نفی است از خبر ان مخففه از مثقله که قاضی بوده باشد ای لقاضی بجهت عدم اشتباه ان مخففه بان نافیه نظر بآنکه قرینهٔ مقام دلالت میکند بر آنکه مقصود اثبات است نه نفی -

۴۴ ان الحق لا یخفی علی ذی بصیرة - و ان هو لم یعدم خلاف معاند - بدرستیکه حق پوشیده و پنهان نیست بر صاحب زیرکی و بینائی و اگر چه او معدوم و مفقود نکنند مخالفت کسی را که معارضه میکند با او و مخالفت میکند یعنی حق همیشه ظاهر است و اگر چه رفع خلاف معانده نتوانند کرد - شاهد در حذف لام فارقه است میان اثبات و نفی از خبر ان مخففه از مثقله باعتبار بودن خبر او منفی بلا و دلالت نمودن نفی خبر بر آنکه لفظ ان مخففه است نه نافیه ای ان الحق لا یخفی

۵۱

صح

۴۵ امسی آبانُ ذلیلاً بعد عزته - وما آبانُ لمن اعلاجِ سودانِ - شام کردابان کر
خوار شده بود از بعد از عزیز شدن زود نیست ابان مگر از جمله مردان کافر عجمی سیاه زنگ مشاهد در لبودن
لام مفتوحه است که داخله بر من جاره است و بمعنی الا استثنائیه میباشد ای الا من اعلاج سودان -

۴۶

۴۵ امثلة ...
۴۶

صفة استحسن جر فاعل — معنى بها المشبهة اسم الفاعل
وصوغها من لازم لحاضر — كطاهر القلب جميل الظاهر
وعمل اسم فاعل المعدى — لها على الحد الذي قد حدا
وسبق ما تعمل فيه مجتنب — وكونه ذا سببية وجب
فارفع بها وانصب وجر مع أل — ودون أل مصحوب أل وما اتصل
بها مضافا او مجردا ولا — تجرر بها مع أل سما من أل خلا

۵۲

ومن إضافة لتاليها وما — لم يخل فهو بالجواز وسما

صفت مشبهه	الرفع	والنصب	والجر	ملاحظات
الجميل الوجه	قبيح	احسن	احسن	
جميل الوجه	قبيح	احسن	احسن	
الجميل وجه الاب	قبيح	احسن	ممتنع	
جميل وجه الاب	قبيح	احسن	ممتنع	
الجميل وجهه	احسن	حسن	ممتنع	
جميل وجهه	احسن	حسن	قبيح	

امثلة	الرفع	النصب	الجر	ملاحظات
الجميل وجه ابيه	احسن	حسن	ممتنع	
جميل وجه ابيه	احسن	حسن	حسن	
الجميل وجهاً	قبيح	احسن	ممتنع	
جميل وجهاً	قبيح	احسن	احسن	
الجميل وجه	قبيح	احسن	ممتنع	
جميل وجه	قبيح	احسن	احسن	